....با خیال تخت

تاریکساز

دقیقه مطالعه · ۹۶ کلمه · ۲۹ مهر ۱۴۰۵

با خیال تخت چه کارها که نمی توان کرد

با خیال تخت، خیال می کنم تو آمدی اینجا

اتاق پُر می شود از قیل و قال کودکانه

عروسک پارچه ای جان می گیرد

مجسمهٔ کوچکِ برنزی از نوازش تو بال در می آورد

کتاب های کهنه ورق می خورند و پرده ها در ترنم انگشتان ظریفت موج؛

حالیا؛ بر تخت نشسته ام؛

،میایی و کنارم می نشینی

خیالم تخت است که نمی روی؛ همین جا می مانی

سرم را روی پاهایت می گذارم

.....حالا، با خیال تخت می خوابم و خواب می بینم هرگز نرفته ای